همانا اسلام بر حاکمان واجب گردانیده است که ارتش‌ها را بسیج کنند، با دشمنان پیکار نمایند و به نصرت مستضعفان بشتابند؛ آن‌گاه که حاکمان از خود ما بودند، سرزمین‌ها را فتح کردیم، دشمنان را به عقب راندیم و شریعت الله سبحانه‌وتعالی را به اجرا در آوردیم. پس کجایند امثال خلفای راشدین، ابوبکر، عمر، عثمان و علی (رضی‌الله‌عنهم)؟ و کجایند همانندان خلفایی که پرچم مسلمانان را در سراسر گیتی به اهتزاز درآوردند؛ هارون، معتصم و سلیمان قانونی و دیگران...؟ آنان کجا و حاکمان کنونی مسلمانان کجا؟!

الرایة
روزنامه سیاسی هفتگی
نشریه داخلی

در این شماره می خوانید :

آمریکا و چین؛ تمدن‌های دروغینی که در انتظار زوال‌اند...۲

تونس در هزارتوی بحران‌ها؛ اشکال کار کجاست؟...۲

راه‌حل در نظام اقتصادی اسلام است، نه در نظام اقتصادی سرمایه‌داری...۳

برجسته‌ترین مباحث هشتاد و یکمین دوره مجمع عمومی سازمان ملل متحد...۴

چهارشنبه ۵ جمادی الاول ۱۴۴۸ ه‌ق، ۱۶ اکتبر ۲۰۲۶ م، ۲۴ مهر ۱۴۰۵ ه.ش | پیشوایی که هرگز به پیروانش دروغ نمی گوید | شماره : ۶۲۱ | تعداد صفحه : ۴

مقاله برگزیده

هدف گفتگوی سودانی، تثبیت و نهادینه‌سازی استعمار است

استاد سعید فضل

در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی در خارطوم به روز سه‌شنبه ۲۰۲۶/۰۹/۲۹م، نبیل ادیب، عضو کمیته گفتگوی سودانی، فاش ساخت که دستور کار این گفتگو شامل مسائل بنیادین خواهد بود که در صدر آن‌ها نظام دموکراتیک، شکل حکومت، هویت سودانی، وحدت سودان و انتخابات قرار دارد. ادیب در سخنان خود پیرامون نظام حکومتی اظهار داشت که سودان تجاربی را پشت سر گذاشته است که بر پایه دیدگاه کمیته نشان می‌دهد حکومت متمرکز در خدمت منافع کشور نیست و آن را با تشدید شورش‌ها، جنگ‌های داخلی و تجزیه کشور مرتبط دانست. وی همچنین افزود که سودان با توجه به تنوع خود، تنها در چارچوبی دموکراتیک می‌تواند اداره شود.

این‌ها همان خطوط راهنمای به‌اصطلاح «گفتگوی سودانی‌سودانی» است.

پیش از پرداختن به جزئیات این خطوط راهنما، لازم است بر نکته‌ای مهم تأکید ورزیم: ما از این رژیم‌ها و کمیته‌های دست‌نشانده همواره به گمراهگری و عمل بر خلاف آنچه ادعا می‌کنند عادت کرده‌ایم؛ برای نمونه، توافقنامه جدایی جنوب سودان را «توافق صلح» نامیدند و اکنون ادعا می‌شود که این گفتگو «سودانی‌سودانی» است، حال آنکه پیش از آغاز گفتگو، راه‌حل نزد بیگانگان و در واقع نزد دشمنان سودان جستجو می‌شود! چراکه اخبار حاکی از آن بود که کمیته زمینه‌سازی گفتگوی سودانی در روز پنج‌شنبه ۲۰۲۶/۱۰/۰۱م نشستی را با گروهی از سفرای کشورهای اتحادیه اروپا در قاهره برگزار کرد و در آن به بررسی جزئیات مأموریت‌های کمیته و رایزنی‌های گسترده آن با نیروهای سیاسی و اجتماعی پرداخت.

پرسشی که با قاطعیت تمام مطرح می‌شود این است: سفرای اتحادیه اروپا را چه کار به گفتگوی سودانی دارند؟! مگر اینکه این سفرا سودانی باشند و ما از آن بی‌خبر باشیم؟!

اما در باب خطوط راهنما یا دستور کار گفتگو بهتعبیر این کمیته، ما مهم‌ترین محورهای آن یعنی «نظام دموکراتیک و شکل حکومت»، «هویت سودانی» و «حکومت غیرمتمرکز» را به تفصیل بررسی خواهیم کرد:

نخست: دموکراسی و شکل حکومت

کمیته مذکور با این ادعا که سودان در سایه تنوع خود تنها در چارچوبی دموکراتیک قابل اداره است، دموکراسی را اساس حکومت قرار می‌دهد. آنان به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی ما در طول هفت دهه گذشته با نظامی جز دموکراسی اداره شده‌ایم! از زمان خروج ارتش استعمارگر انگلیس، آنان مردانی را به دست خود و با برنامه‌ریزی دقیق پرورش دادند و بر جای گذاشتند تا همان نظام دموکراتیکی را که در کشورمان اجرا می‌کردند به ارث ببرند. این وضعیت تا به امروز با وجود دگرگونی در شکل‌ها و جامه‌ها ادامه یافته است؛ زیرا بنیان نظام دموکراتیک بر این پایه استوار است که قانون‌گذار همانا حاکمانند؛ چه حاکمانی غیرنظامی که عبا و عمامه بپوشند یا کت‌وشلوار بر تن کنند و چه نظامیانی با لباس فرم ارتشی؛ تفاوتی در میان نیست، زیرا همگی آنان کشور را با قوانین و ساختارهای کافر استعمارگر اداره کردند و به لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره دنباله‌رو و وابسته به او باقی ماندند. تنها تفاوت این بود که دست‌نشاندگی و سرسپردگی میان بریتانیا و آمریکا دست‌به‌دست شد؛ گاه بریتانیایی، گاه آمریکایی و باز بریتانیایی و آمریکایی... نتیجه آن شد که ما همچنان مستعمره و وابسته ماندیم؛ زیرا دولت مستقل راستین دولتی است که سرنوشت، اراده و تصمیم‌گیری‌اش در اختیار خود باشد و بر اساس خواست مستقل خویش عمل نماید. به همین سبب است که سودان در طول تمامی این دهه‌ها از قافله کشورهای پیشرفته عقب مانده است.

ما کشورهایی را می‌بینیم که پیش‌تر مستعمره بودند اما امروز از قدرت‌های بزرگ جهان به شمار می‌روند، زیرا خود را به تمامی از یوغ استعمار رهانیدند، تصمیم‌گیری را به دست خویش گرفتند و با اراده مستقل خود اقدام کردند؛ برای نمونه، آمریکا مستعمره انگلیس بود، اما هنگامی که از زیر سلطه آن رهایی یافت، به دولتی دست‌نشانده بدل نگشت، بلکه کشوری کاملاً مستقل شد و مسیر رشد را چنان پیمود تا امروز به قدرت نخست جهان تبدیل گردید.

نمونه دیگر چین است؛ کشوری که روزگاری مستعمره ژاپن بود، اما پس از استقلال به دولتی وابسته بدل نشد، بلکه استقلال واقعی خود را رقم زد و امروز در زمره پنج قدرت دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد جای گرفته است.

ادامه صفحه ۳

فرانسه و بحران دولت مدرن؛ آن‌گاه که اعتراض به پشت درهای مدارس می‌رسد

مهندس وسام الاطرش



فرانسه برای اثبات اینکه درگیر بحرانی تمدنی و ریشه‌دار است، نیازی به موج جدیدی از اعتراضات نداشت؛ اما شاید به نشانه‌ای گویاتر و معنادارتر از تمامی خیزش‌های پیشین نیاز داشت: اینکه خشم عمومی به پشت درهای مدارس برسد و خود دانش‌آموزان در اعتراض به مدارسی که دیگر توان برآوردن ساده‌ترین وعده‌های دولت مدرن یعنی وجود معلم در کلاس، فضایی مناسب برای آموزش، ساختمانی شایسته و آینده‌ای قابل اتکا را ندارند، به خیابان‌ها سرازیر شوند.

از اواخر سپتامبر ۲۰۲۶، پس از آنکه معضل کمبود شدید کادر آموزشی جرقه‌های خشم را برانگیخت، موج اعتراضات از مدارس پاریس آغاز شد و ظرف چند روز به صدها مدرسه در سراسر فرانسه گسترش یافت. دانش‌آموزان خواهان پایان دادن به کسری معلمان، جلوگیری از تراکم بیش از حد کلاس‌ها (که در مواردی به نزدیک ۳۵ دانش‌آموز در یک کلاس می‌رسد)، بازسازی ساختمان‌ها و تجهیزات فرسوده و نیز کاهش فشار درسی و اضطراب ناشی از ورود به دانشگاه از طریق سامانه «Parcoursup» شدند. بر اساس برآوردهای منتشرشده در روزنامه فرانسوی «لوموند»، این اعتراضات دامن‌گیر حدود ۳۰ درصد از دبیرستان‌های فرانسه شده است.

افزایش این تحرکات امکان نداشت بدون برافروختن شعله‌های بحرانی تازه سپری شود؛ چرا که حاکمیت در بستری اجتماعی و سیاسی فوق‌العاده ملتهب با آن مواجه شد، با این طمع که مانع از تجمعات شده و جنبشی دانش‌آموزی را که می‌تواند روند انتخابات ریاست‌جمهوری آینده را به چالش بکشد، مهار کند. همین امر سبب شد برخی تظاهرات‌ها به درگیری و خشونت کشیده شود و پلیس نیز با اقدامات خود بر آتش بحران نفت بریزد؛ تا آنجا که ماجرا تنها به سرکوب و اعمال خشونت محدود نماند، بلکه طبق داده‌های وزارت دادگستری در پنجم اکتبر، شمار بازداشت‌شدگان از پنج هزار نفر فراتر رفت که ۸۷ درصد آنان را افراد زیر سن قانونی تشکیل می‌دادند و بیش از ۱۸۰۰ نفر نیز به مراجع قضایی معرفی شدند. دامنه آسیب‌ها حتی به سطحی بی‌نهایت نگران‌کننده رسید؛ چنان‌که دانش‌آموزی ۱۵ ساله بر اثر انفجار یک نارنجک در جریان مداخله نیروهای امنیتی دست خود را از دست داد و بازرسی کل پلیس ملی فرانسه نیز ده فقره تحقیق قضایی پیرامون موارد جراحت شدید یا کاربرد نامتناسب زور آغاز کرد. در سوی مقابل، مقامات دولتی از زخمی شدن صدها نیروی پلیس و وقوع حملات، تخریب اموال عمومی و به آتش کشیدن برخی پایگاه‌ها خبر دادند.

با این همه، اهمیت راستین این رخدادها صرفاً در ابعاد آشفتگی‌های همراه با آن نهفته نیست، بلکه در سرایت بحران فرانسه به نسلی نوین آشکار می‌شود که آن نیز آشکارا علیه سیاست‌های رسمی دولت به پا خاسته است. پیش از این، جنبش جلیقه‌زردها، تظاهرات علیه اصلاحات قانون بازنشستگی، اعتراضات کشاورزان و امواج متوالی اعتصاب و خشم برآمده از گرانی هزینه‌های معیشتی و سیاست‌های ریاضتی رخ نموده بود. وجه مشترک تمامی این تحرکات، با وجود گوناگونی خاستگاه‌ها و مطالباتشان، احساس فزاینده‌ای است مبنی بر اینکه حاکمیت از جامعه فداکاری و چشم‌پوشی بیشتری می‌طلبد، در حالی که توانمندی خود در ارائه پایه‌های ثابت «الگوی فرانسوی» یعنی مدرسه‌ای قدرتمند، بهداشت و درمانی کارآمد، چتر حمایتی گسترده اجتماعی و فرصت‌های اقتصادی روبه‌رشد، را بیش از پیش از کف داده است.

در اینجاست که مکرون به مثابه نمایی بیرونی از بحرانی ریشه‌دارتر و کهن‌تر از خویش پدیدار می‌گردد، نه صرفاً به عنوان یکی از عوامل تثبیت و تعمیق آن. بدهی عمومی فرانسه از سطوح نزدیک به ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی در آغاز سده کنونی، به ۱۱۹ درصد در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۶ جهش یافته، آن‌گاه که به رقمی نزدیک به ۳٫۵۹۶ تریلیون یورو رسید. فرانسه با کسری بودجه‌ای فزاینده و هزینه‌ای رو به افزایش برای بازپرداخت بدهی‌های خود پای به این مرحله می‌نهد؛ در شرایطی که دولت در لایحه بودجه سال ۲۰۲۷ تلاش می‌کند در برابر پارلمانی به‌شدت تفکیک شده و جامعه‌ای که دیگر نسخه‌های ریاضتی را برنمی‌تابد، به صرفه‌جویی‌هایی هنگفت دست بزند.

در دیگر سوی این معادله، فرانسه می‌کوشد برای رویارویی با تهدیدهای روزافزون پیش روی اروپا، قدرتی نظامی متناسب با جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیک فزاینده خویش بازآفریند؛ چنان‌که بودجه ارتش میان سال‌های ۲۰۱۷ و

ادامه صفحه ۳

ای اهل یمن، شما را فرا می‌خوانیم تا همگی برای تحقق وعده الله سبحانه‌وتعالی و بشارت رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست در دست هم نهیم

بدین‌سان درمی‌یابیم که منازعه آنگلوآمریکایی در یمن به‌شدت شعله‌ور است، اما با ابزارها و کارگزاران منطقه‌ای و محلی؛ مردم آن هیزم این آتشند و دهه‌ها سال است از تلخی و مرارت این پیکار رنج می‌برند. این مزدورهای دست‌نشانده به همان اندازه که در پی منافع شخصی خویشند، به سرنوشت مردم کمترین بهایی نمی‌دهند. از این‌رو، یمن را رهایی نیست مگر با رهایی از این مزدورها؛ همان مهره‌هایی که بقا و گسترش دامنه نفوذ دولت‌های استعمارگر متخاصم را میسر می‌سازند. این مهم محقق نخواهد شد مگر با برپایی خلافت راشده بر منهج نبوت؛ همان که الله سبحانه‌وتعالی بدان وعده فرموده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» «الله سبحانه‌وتعالی به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده فرموده است که آنان را قطعاً در زمین جانشین سازد» و رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم بدان بشارت داده‌اند: «ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ» «سپس خلافتی بر منهج نبوت خواهد بود». [روایت احمد، طیالسی و بزار]. از این‌رو، ما اهل یمن را که رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم با کلام خویش آنان را ستودند و فرمودند:«الْإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا» «ایمان در اینجاست، در یمن» [روایت بخاری] و فرمودند: «الْفِقْهُ يَمَانٍ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ» «فهم عمیق دین در یمن است و حکمت یمانی است» [روایت بخاری و مسلم]، فرا می‌خوانیم تا به یاری ما در حزب‌التحریر برخیزند تا همگی برای تحقق وعده الله سبحانه‌وتعالی، آن قوی عزیز و بشارت رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم تلاش ورزیم و به رستگاری در دو جهان نائل آییم، که همانا این است رستگاری بزرگ.

برگرفته از پاسخ به پرسش صادرشده از سوی امیر حزب‌التحریر، عالم جلیل‌القدر، عطا، بن خلیل ابوالرشته

از رژیم‌های خیانت‌پیشه امیدی به خیر نیست

نشست سوم کمیته نظامی مشترک مراکش و امارات در روزهای ۵ و ۶ اکتبر ۲۰۲۶ برگزار گردید و بازرس کل نیروهای مسلح پادشاهی مراکش و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح امارات به‌طور مشترک ریاست جلسه پایانی این نشست را بر عهده داشتند. دو مقام مذکور سطح همکاری‌های نظامی میان دو کشور را، به‌ویژه در حوزه‌های توسعه توانمندی‌ها، صنایع دفاعی و آموزش، افزون بر تبادل تجارب و تخصص‌ها، ستودند و همچنین اراده خود را بر تداوم تحکیم و گسترش این همکاری‌ها مورد تأکید مجدد قرار دادند.

تعلیق: از رژیم‌هایی که به دوستی و سرسپردگی با دشمنان الله سبحانه‌وتعالی و رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم روی آورده‌اند، در صف آمریکا و رژیم یهود ایستاده‌اند، به عادی‌سازی روابط با این رژیم مباهات کرده و آن را ارتقای سطح همکاری دیپلماتیک می‌نامند و با سران آمریکا و رژیم یهود به تبادل دیدار و در آغوش کشیدن یکدیگر می‌پردازند، دیگر شگفت‌آور نیست که علیه امت دست به ائتلافی آشکار و صریح بزنند؛ ائتلافی که پروژه تمدنی اسلام را دشمن خویش قرار داده و «توافقات ابراهیم» را چارچوب عمل سیاسی و هم‌پیمانی منطقه‌ای می‌سازد. اما نکته خطرناک در این مسیری که در پی «توافق مکه» پدید آمد، این است که ائتلاف‌های سیاسی زیر چتر کفر به ائتلاف‌های نظامی و بلوک‌های مسلح منطقه‌ای بدل گردند که در جنگ صلیبی علیه امت اسلامی، نقش نیابتی ایفا نمایند؛ به‌گونه‌ای که کشورهای همسایه و ارتش‌های آنان را فرسوده ساخته و به مسابقه تسلیحاتی بکشانند و دست کافر استعمارگر را بر گردن ما مسلط گردانند، در حالی که نیروی خود را از پشتیبانی آمریکا و خدمت به پروژه یهود می‌گیرند، تا بدین‌وسیله الگویی از برتری نظامی و فناوری پدید آورند که دیگر مزدوران منطقه را وسوسه کرده و آنان را به سوی اعلام پیوستن به کاروان عادی‌سازی علنی سوق دهد.

این ائتلاف‌های نظامی میان مهره‌های آمریکا از یک سو (عربستان، ترکیه و پاکستان) و مهره‌های بریتانیا از سوی دیگر (امارات و مراکش)، در برهه‌ای رقم می‌خورد که آمریکا به دنبال فرصتی است تا از گرداب فرسایش راهبردی که توان نظامی‌اش را تحلیل می‌برد خارج گردد؛ چراکه در تلاش است نبرد با ایران و شاخه‌هایش را یکسره کند و اروپا نیز می‌کوشد به مسیر جنگ ترکیبی روسیه پایان دهد، در حالی که هر دو در سایه پیشرفت نظامی، فناورانه و اقتصادی چین، در جای خود درجا می‌زنند.

اما بزرگ‌ترین آماج این روندهای خائنانه، مسلمانانی هستند که اراده شده هیزم آتش جنگ‌های فرقه‌ای، مذهبی و دیگر نبردهای فرسایشی باشند؛ نبردهایی که طغیان‌گران این دولت‌های سرمایه‌داری درنده‌خو در آن سرمایه‌گذاری می‌کنند. آنچه در یمن، سودان و شماری از کشورهای شاخ آفریقا و ساحل آفریقا می‌گذرد، بهترین گواه بر این امر است و وجه مشترک میان این سرزمین‌های پاره‌پاره‌شده، کشمکش‌ها و از هم دریدن پیکره آن‌ها به دست همان بازیگران یعنی تقریباً همان کارگزاران و وکلای منطقه‌ای است.

از این‌رو، این ائتلاف‌های نظامی مشکوک چیزی جز خنجری زهرآگین بر پشت امت نیستند که به دست رژیم‌هایی حمل می‌شوند که خیانت‌پیشگی و سنگر گرفتن در صف دشمنان امت، پیشه آنان گشته است و هیچ خردمندی انتظار ندارد تا زمانی که حاکمان این رژیم‌ها روی خویش را به سوی کاخ سفید می‌گردانند و به هم‌پیمانی با یهود فخر می‌فروشند، خیری برای اسلام و اهل آن به همراه آورند. بنابراین، اصل بر آن است که امت از این خائنان برائت جوید، بساط آنان را بر سرشان واژگون سازد و با خلیفه‌ای راشد بیعت نماید که بر پایه کتاب الله سبحانه‌وتعالی و سنت پیامبرش صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم بر آن حکومت کند، لشکرهایی را بسیج نماید که از تمامی ستمگران و خیانت‌پیشگان قصاص گیرند، این نظم جنایتکارانه بین‌المللی را براندازند و جهان را بر پایه نظامی الهی که آسمانیان و زمینیان از آن خشنود گردند، بازساماندهی کند.

بر هر آن‌کس که در رکاب غرب کافر و استعمارگر گام نهاد، از پشت به مسلمانان خنجر زد، در عرصه سیاسی یا نظامی به آنان خیانت ورزید، یا به بهانه دروغین دفاع از فلسطین بر سر خون‌هایشان تجارت کرد، واجب است کلام رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم را به یاد آورد که فرمودند: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ» «برای هر پیمان‌شکن و خائن در روز قیامت پرچمی است که بدان شناخته می‌شود».

نظرات سیاسی

آمریکا و چین؛ تمدن‌های دروغینی که در انتظار زوال‌اند

استاد نبیل عبد الکریم



روابط میان واشنگتن و پکن دیگر صرفاً یک اختلاف تجاری یا رقابت اقتصادی نیست؛ بلکه منازعه‌ای است بر سر فناوری، زنجیره‌های تأمین، بازارها، حوزه‌های نفوذ، ائتلاف‌ها، توانمندی نظامی و شاکله نظام بین‌الملل در آینده. اما شگفتی در آنجاست که این منازعه میان دو قدرتی جریان دارد که هیچ‌یک توان جدایی و گسست کامل از دیگری را ندارد و از همین نقطه است که ماجرای «مدیریت منازعه» آغاز می‌شود؛ نه یک جنگ سرد جدید به مفهوم سنتی آن و نه یک صلح اقتصادی فراگیر.

در سپتامبر ۲۰۲۶، دیدار ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا و شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، تصویری آشکار از ماهیت این برهه ترسیم نمود. دو طرف دربای مذاکره را باز نگه داشتند و برای مهار تنش تجاری تلاش ورزیدند، بی‌آنکه این اقدام به معنای پایان اختلافات بنیادین باشد؛ بلکه آنچه رخ داد ثابت می‌کند که خود مذاکره می‌تواند بخشی از فرایند مدیریت منازعه باشد. در پی این دیدار، گام‌هایی تجاری و گفتگویی پیرامون هوش مصنوعی اعلام گردید، در حالی که پرونده‌هایی چون تایوان و فناوری همچنان در زمره نقاط مورد اختلاف باقی ماندند.

واشنگتن در پرونده‌های فناوری، تجارت و امنیت بر پکن فشار می‌آورد و در همان حال چین می‌کوشد دامنه توانمندی خود را برای استقلال از سازوکارهای آمریکایی گسترش دهد. هم‌زمان، دو طرف به تجارت و مراودات اقتصادی ادامه می‌دهند. این معادله‌ای است که متناقض به نظر می‌رسد، اما ماهیت نبرد نوین میان قدرت‌های بزرگ را بازمی‌تاباند: رقابتی سرسختانه همراه با حفظ پل‌های ارتباطی که مانع از انفجار تمام‌عیار می‌شوند.

چین در طول دهه‌های گذشته قدرتی اقتصادی، صنعتی و فناورانه بنیاد نهاد که آن را به رقیبی راهبردی و راستین برای آمریکا بدل ساخت؛ اما برخورداری از قدرت لزوماً به معنای تمایل به به‌کارگیری آن در یک جنگ رودررو نیست.

شاید محاسبات چین بیش از هر چیز به «زمان» گره خورده باشد؛ چراکه اگر بتواند تولید خود را افزایش دهد، فناوری‌هایش را توسعه بخشد، وابستگی به خارج را بکاهد، تجارت و پیوندهای خود را گسترش دهد و توانمندی‌های نظامی‌اش را تحکیم نماید، موضع چانه‌زنی آن سال‌به‌سال دگرگون خواهد شد.

آیا چین می‌کوشد این منازعه را از رهگذر زمان به سود خود تمام کند، در حالی که آمریکا تلاش دارد با سلب این فرصت از چین، پیروز میدان باشد؟ اگر این توصیف درست باشد، جوهر رقابت نه فقط در اقداماتی نهفته است که این دو قدرت امروز انجام می‌دهند، بلکه در هراسی ریشه دارد که از جایگاه یکدیگر پس از گذشت ده سال در دل دارند؛ بدین‌ترتیب، خودِ «زمان» به آوردگاه منازعه بدل گشته است.

قدرت همواره در ضربه زدن به رقیب در لحظه کنونی خلاصه نمی‌شود؛ گاهی قدرت در آن است که سال‌های پیش رو را در خدمت منافع خویش به کار گیری. این امر بخشی بنیادین از رفتار چین را تبیین می‌کند؛ زیرا چین لزوماً نیازی به کسب پیروزی قاطع در هر راند از این مبارزه ندارد، بلکه در برخی پرونده‌ها همین بسنده می‌کند که خصم خود را از تحقق اهدافش بازدارد، در حالی که خود به روند پایه‌ریزی توانمندی‌هایش تداوم می‌بخشد.

اما از دیدگاه آمریکا، شاید مسئله به‌گونه‌ای دیگر رقم بخورد: هر اندازه زمان طولانی‌تر شود و چین به رشد فناورانه، صنعتی و نظامی خویش ادامه دهد، فاصله‌ای که در برخی عرصه‌ها آن را از آمریکا جدا می‌سازد کوتاه‌تر خواهد شد. از همین خاستگاه می‌توان وجهی از سیاست آمریکا در قبال چین را دریافت؛ سیاستی مبنی بر کند کردن برخی روندهای صعود آن، به‌ویژه در عرصه فناوری‌هایی که واشنگتن آن‌ها را دارای اهمیت راهبردی می‌داند.

بدین‌سان، زمان از عاملی خنثی و بی‌طرف به یک «منبع راهبردی» بدل می‌شود؛ چین سهم بیشتری از آن می‌طلبد و آمریکا در پی آن است که پکن را از برخورداری بدون قیدوشرط از آن محروم سازد؛ تا نبرد به این نقطه منتهی گردد: چه کسی می‌تواند زمان را بخرد و چه کسی توان آن را دارد تا حریف را از دسترسی به آن بازدارد؟

اگر این پیوند صرفاً یک منازعه تجاری بود، مهار آن به‌مراتب آسان‌تر می‌نمود؛ اما در پس‌زمینه اقتصاد، مسابقه‌ای فزاینده در عرصه‌های نظامی و راهبردی نهفته است و «تایوان» حساس‌ترین گره‌گاه این تقابل باقی می‌ماند. از این‌رو، هر بحرانی پیرامون تایوان ممکن است به‌سرعت از مرزهای این جزیره فراتر رود و به رویارویی مستقیم میان آمریکا و چین با پیامدهای گسترده اقتصادی و نظامی در مقیاس جهانی بدل گردد.

اما برخورداری از قدرت نظامی لزوماً به معنای تمایل به به‌کارگیری آن نیست؛ چه آن‌که بازدارندگی بر پایه‌ای دیگر استوار است و آن این‌که به حریفت بفهمانی که توان رویارویی را داری، بی‌آنکه ناگزیر از درافکندن خود در کام آن باشی و این امر تبیین‌کننده آن است که چرا هر دو قدرت در دو مسیر موازی گام برمی‌دارند: قدرت‌افزایی از یک سو و گشودن درهای ارتباطی از سوی دیگر.

واشنگتن در پی پاسداری از برتری فناورانه و نظامی خویش، پشتیبانی از شبکه هم‌پیمانان و ممانعت از تبدیل چین به قدرتی هژمونیک در آسیا است. با این حال، جنگ مستقیم با چین تصمیمی ساده نیست؛ چراکه چین کشوری نیست که بتوان به آسانی آن را منزوی ساخت و اقتصادهای آمریکا و چین با شبکه‌هایی پیچیده از تجارت، صنعت و مالیه به یکدیگر تنیده‌اند؛ افزون بر آنکه هرگونه رویارویی نظامی میان دو قدرت هسته‌ای، پیامدهایی ویرانگر به همراه دارد که از مرزهای جغرافیایی دو طرف فراتر خواهد رفت.

هر یک از دو طرف می‌کوشد نقاط ضعف خویش را بکاهد و بر نقاط فشار علیه طرف مقابل بیفزاید. آمریکا از نیرویی عظیم در عرصه فناوری‌های پیشرفته، تأمین مالی، بازارها و شبکه ائتلاف‌ها برخوردار است و چین تکیه بر پایگاه صنعتی عظیم، زنجیره‌های تأمین گسترده، حضوری پررنگ در بازرگانی جهانی و توانمندی‌های روزافزون در حوزه فناوری و دفاع دارد.

چین می‌تواند در عرصه عمل بکوبد؛ شتابی در کار نیست؛ صنایع را پایه‌ریزی می‌کنیم، فناوری را توسعه می‌بخشیم، بازارها را می‌گسترانیم و توانمندی‌ها را مستحکم می‌سازیم، سپس دیگر بار به میز مذاکرات بازمی‌گردیم. اما در سوی مقابل، بخشی از محاسبات آمریکا بر پایه‌ای دیگر و پرسشی متفاوت استوار است: تا چه اندازه می‌توان به چین اجازه داد تا به مرحله‌ای رسد که هزینه مهار آن به‌مراتب سنگین‌تر گردد؟

درست از همین خاستگاه است که سیاست‌های اعمال محدودیت‌های فناورانه، تنوع‌بخشی به زنجیره‌های تأمین، تحکیم هم‌پیمانی‌ها و تقویت حضور نظامی در آسیا زاییده می‌شود.

بدین‌سان، عرصه نبرد تنها بر سر رویدادهای امروز نیست، بلکه پیرامون ساختار موازنه قوا پس از گذشت یک یا دو دهه رقم می‌خورد.

مدیریت منازعه به معنای نفی رویارویی نیست، بلکه به معنای تلاش برای مهار زمان‌بندی، حدود و هزینه‌های آن است. از این‌رو، چه‌بسا شاهد افزایش تعرفه‌ها، محدودیت‌های فناورانه، مانورهای نظامی و ائتلاف‌سازی‌ها باشیم و هم‌زمان شاهد افزایش نشست‌های سران، مذاکرات، توافقات تجاری و خطوط ارتباطی. اگر چین بتواند زمان را در مسیر پایه‌ریزی استقلال فناورانه و صنعتی خویش و گسترش روابط اقتصادی و امنیتی به کار گیرد، زمان به عنصری از قدرت برای آن بدل خواهد شد و چنانچه آمریکا موفق شود برتری فناورانه، انسجام ائتلاف‌ها و توان اقتصادی و نظامی خویش را حفظ کند و مانع از پیدایش جایگزینی راهبردی و تمام‌عیار در برابر نظام خود گردد، زمان را به شیوه‌ای دیگر به خدمت گرفته است.

اگر واقعیت چنین باشد، پس خطرناک‌ترین رخداد ممکن لزوماً این نیست که یکی از دو قدرت بامداد فردا تصمیم به جنگ گیرد، بلکه در آن است که یکی از آن‌ها بدین باور رسد که زمان به زیان او در گذر است؛ در آن هنگام، فشارها ضرورت و فوریت بیشتری می‌یابند، ریسک‌پذیری اوج می‌گیرد و پهنه مانور تنگ‌تر می‌گردد.

به همین روی، آینده روابط میان واشنگتن و پکن ممکن است نه صرفاً با شمار ناوهای هواپیمابر، یا حجم تولید ناخالص داخلی، یا تعداد تراشه‌های تولیدی هر یک تعیین گردد، بلکه با میزان توان هر طرف در شکیبایی، ساختاربخشی، پاسداری از ائتلاف‌ها و مذاکره از موضع قدرت بی‌آنکه مهار روند منازعه از دست برود، رقم بخورد.

تا آن روزگار، آمریکا و چین همچنان بر لبه تیغ گام برخواهند داشت: فشار می‌آورند بی‌آنکه پیوند را بگسلند، به رقابت می‌پردازند بی‌آنکه آتش جنگ را برافروزند و در حالی پای میز مذاکره می‌نشینند که خود را برای فرجام شکست مذاکرات مهیا می‌سازند. این وضعیت لزوماً برهه‌ای پیش از وقوع جنگ نیست، بلکه می‌تواند فی‌نفسه قالبی نوین از اشکال جنگ سرد به شمار آید: منازعه‌ای که دو قدرت آگاه به پیامدهای فاجعه‌بار نبرد مستقیم و هزینه‌های گزاف عقب‌نشینی کامل، به اداره آن پرداخته‌اند.

آمریکا و چین در واقع در پی اداره صلح نیستند، بلکه مشغول اداره منازعه‌اند و هر یک می‌کوشد تا آینده را در خدمت منافع خویش درآورد. اما در پس این نزاع، پرسشی بس بزرگ‌تر از هردوی آنان سر برمی‌آورد: چه نظام جهانی است که انسان برای آینده خویش بدان نیازمند است؟ جهان امروز بیش از هر زمان دیگری محتاج نظامی است که حق انسان‌ها در زیستن را محترم شمارد، صلح را بجوید، از شعله‌های جنگ و منازعه بکاهد و انسان، کرامت و سرنوشت او را در کانون توجه نهد، نه آنکه قدرت، ثروت و نفوذ خود به اهدافی امیل و غایی فروکاسته شوند.

همانا آینده نباید در اسارت منازعه قدرت‌های بزرگ باقی بماند و بشریت سخت نیازمند مبدأ اسلام و نظام‌های برخاسته از آن در حکومت، جامعه، روابط بین‌الملل و نیل به حیاتی سعادتمندانه است؛ آن‌جا که معنای راستین سعادت انسانی، رضایت خلق سبحانه‌وتعالی و برپایی حیاتی استوار بر پایه‌های مبانی اسلام و عدالت آن نهفته است.

تونس در هزارتوی بحران‌ها؛ اشکال کار کجاست؟

استاد یاسین بن یحیی

دیگر سخن از یک بحران منفرد در تونس نیست، بلکه از زنجیره‌ای درهم‌تنیده از بحران‌ها سخن به میان می‌آید که هیچ بخشی از دست آن در امان نمانده است: آب، برق، روغن، نان، شکر، بنزین... صف‌های پایان‌ناپذیر و حمل‌ونقلی که وضع آن جای هیچ حرف و بحثی نیست! تا بحرانی اندکی فروکش می‌کند، بحرانی دیگر سر برمی‌آورد، که مناسبت‌های تقویمی و ثابت سالانه نیز بر آن سایه می‌افکنند: بازگشایی مدارس، اعیاد و بهای سرسام‌آور «قوچ قربانی». دولتی که با بحران‌ها گاه به شیوه امروز و فردا کردن برخورد می‌کند و گاه با ترفند سرگرم‌سازی افکار عمومی؛ تابستانی آکنده از جشنواره‌ها و خوانندگان، و زمستانی سرشار از رقابت‌های ورزشی.

تربیت نماید؛ تا دوران بن‌علی و پیشبرد سیاست خشکاندن ریشه‌های دینداری، که استعمارگر به تاخت‌وتاز و چپاول ثروت‌ها رها شد. پرونده میدان نفتی گازی مسکار و شرکت بریتیش گاز، بزرگ‌ترین میدان گازی تونس، که شرکت شل به مدت ۳۰ سال (۱۹۹۲-۲۰۲۲) آن را به تاراج برد و گاز را به شرکت برق و گاز تونس (که اینک ورشکسته است) به نرخ جهانی فروخت! و سرانجام بن‌علی پس از چپاول ۲۰ میلیارد دلار و پیش از آن ۴۰ میلیارد دلار در پی انقلاب از کشور گریخت.

سپس در پی انقلاب سال ۲۰۱۱ و پس از نشست سران گروه هفت در دووید فرانسه، تصمیم بر این شد: استمرار همان نظام پیشین،



بحران‌ها چندگانه‌اند و همراه با آن‌ها تشخیص علل نیز گوناگون است. اپوزیسیون می‌گوید: این شکست سیاست‌های رئیس‌جمهور است و نهاد ریاست‌جمهوری مدعی می‌شود: توطئه‌ای سازمان‌یافته برای برهم زدن آرامش کشور در کار است. آن‌گاه که التهاب به اوج می‌رسد و خیابان به تپش درمی‌آید، رئیس‌جمهور با خطابی پیرامون «توطئه» و «انتقام‌جویی از ملت» مداخله می‌کند، بی‌آنکه طرف معینی را نام ببرد؛ هرچند فهم عمومی حاکی از آن است که وی جناح‌های داخلی را نشانه رفته است. برآیند این وضعیت، چیزی جز تشنج فزاینده، ابتذال فضای سیاسی و سلب اعتماد مطلق از طبقه‌ای حاکم نیست که وعده می‌دهد و عمل نمی‌کند؛ طبقه‌ای که از مهار میدان یا حتی آرامش‌بخشی به مردمان درمانده است.

علل واقعی و سنت‌های لایتغیر الهی در ورای آن‌ها

پیامد این بحران‌ها در بستر خیابان، به بی‌میلی مردم نسبت به هرگونه اندیشه برای ساختن آینده در کشور انجامیده است؛ نه پروژه‌ای، نه سرمایه‌گذاری، نه ازدواجی و در برابر آن، وسوسه هجرت و ترک وطن رخ می‌نماید، یا بهتر بگوییم فرار دسته‌جمعی به سوی «بهشت موعود» در بلاد غرب، ارقام و آمارها فاجعه‌بار است؛ نه تنها در تونس، بلکه در سراسر کشورهای این منطقه.

در سه‌ماهه سوم سال ۲۰۲۵، تعداد ۱۳۱۶ تحرک اعتراضی ثبت گردید. ۹۳ درصد از مردم تونس بر این باورند که کشور در مسیری نادرست گام برمی‌دارد. اعتماد عمومی به پارلمان از ۴ درصد فراتر نمی‌رود و به احزاب تنها ۳ درصد است، در حالی که ۸۹ درصد به دستگاه قضایی هیچ اعتمادی ندارند. نرخ مشارکت جوانان در انتخابات از ۶ درصد درنمی‌گذرد و ۹۲ درصد بر این باورند که مداخله قدرت‌های بیگانه در کارزارهای انتخاباتی از طریق اینترنت و رسانه‌ها خطری علیه دموکراسی است؛ رقمی که از بالاترین نسبت‌ها در مقیاس جهانی به شمار می‌رود.

اما ریشه‌های واقعی این وضعیت، بسیار ژرفتر از ناکامی چهره‌های پیاپی، شکست سیاست‌های اتخاذشده و فرسودگی ساختارها است. اللّه سبحانه‌وتعالی هستی، انسان و حیات را آفرید و در آفرینش خویش سنن و قوانینی به ودیعت نهاد که هرگز تخلف نمی‌پذیرند و تعطیل‌بردار نیستند؛ اللّه سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» «به سبب آنچه دست‌های مردم کسب کرده، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا [اللّه] کیفر بخشی از آنچه را انجام داده‌اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند» و اللّه سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا» «و هر کس از یاد من روی برتابد، بی‌تردید برای او زندگی تنگ و سختی خواهد بود» و رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ؛ خَمْسٌ إِذَا ابْتُلِيتُمْ بِهِنَّ، وَأَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ تُدْرِكُوهُنَّ...» «ای گروه مهاجران! پنج چیز است که اگر بدان گرفتار شوید — و پناه می‌برم به اللّه از اینکه آن‌ها را دریابید...». حدیثی که در آن تصریح شده است آشکار گشتن فحشا، کم‌فروشی در پیمانه و ترازو، بازداشتن از ادای زکات، پیمان‌شکنی و ترک حکومت بر پایه کتاب اللّه سبحانه‌وتعالی، همگی دروازه‌هایی به سوی فساد، فقر، ستم حاکمان و سلطه دشمنان است.

از بورقیبه تا بن‌علی... سلسله‌ای از تاراج و چشم‌پوشی از منافع امت

سخن ما درباره سلب اعتماد از دولت، زاییده امروز نیست. کلام شیخ مبارزان علیه استعمار فرانسه در تونس، فرمانده علی بن خلیفه النفاتی را به یاد می‌آوریم؛ آن‌گاه که صادق بای پیمان‌نامه تحت‌الحمایگی را به امضا رساند، گفت: «اکنون دیگر فرمانبرداری از بای، کفر گشته است».

از بورقیبه که دست در دست استعمارگر نهاد تا به‌اصطلاح دولت «مدرنیته» را بنا کند که دین را از سیاست و حکومت جدا می‌سازد و منابع و ثروت‌های کشور را بدون هیچ کنتور و حسابی و تنها «بر پایه اعتماد» به استعمارگر واگذارد و نظام آموزشی طراحی‌شده توسط ژان دوپیا فرانسوی را مستقر کرد تا کارگزارانی سرسپرده برای فرانسه پایبندی به معاهدات گذشته و تسویه بدهی‌ها، بی آنکه کمترین اشاره‌ای به اموال نه یغما رفته و قاچاق‌شده به اروپا در میان باشد و قاعده حکم می‌کند: دولتی که مفسدان را بازخواست و محاکمه نکند، خود به دست تاریخ و با فروپاشی محاکمه خواهد شد.

رویای انقلاب فروریخت تا به واقعیتی سیاسی، لرزان و کشمکش بر سر قدرت بدل گردد؛ آرمان بزرگی که افکار عمومی را چارچوب بخشد وجود ندارد و آن‌گاه که هدف جمعی رخت بربندد، جامعه فرو می‌پاشد و هر فرد تنها در پی نجات خویشتن برمی‌آید. ما وارد دالان تاریک بدهی‌ها و سیاست‌های تحمیلی صندوق بین‌المللی پول شدیم که از جمله آن‌ها حذف یارانه‌ها و توقف استخدام دولتی بود؛ تا جوانان دریابند که دولت نه شغلی برایشان فراهم می‌سازد و نه آینده‌ای. هنگامی که مردم می‌بینند نخبگان فاقد هرگونه راهبردند، برای ریزه‌خواری در پی خشنودی بیگانگان می‌دوند و از فدا کردن امتیازات شخصی خویش سر باز می‌زنند، چگونه می‌توان از مردم انتظار فداکاری داشت؟!

اشکال کار در طبقه سیاسی ناتوان با اندیشه وارداتی آن است

معضل فضای سیاسی کنونی در آن است که بخش عمده آن مرعوب و شیفته اندیشه سیاسی غرب گشته، چرا که دموکراسی را محور کنش سیاسی قرار داده است؛ تا آنجا که صدها حزب بی‌رنگ، بی‌خاصیت و تهی از هرگونه آرمانی پدید آمده‌اند.

امروز نزاع میان حاکمیت و اپوزیسیون بر سر این است که حقانیت و مشروعیت از آن کیست؛ دموکراسی مستقیم یا دموکراسی نمایندگی؟ هیچ‌یک از دو طرف در یکسره کردن این نزاع توفیقی نیافته‌اند و هرگز نخواهند یافت؛ چرا که دموکراسی فاقد معیارهایی برای تشخیص حق و باطل است، معیارهایی نظیر کلام اللّه سبحانه‌وتعالی: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّهِ» «و در هر چیزی که در آن اختلاف پیدا کردید، داوری‌اش به سوی اللّه سبحانه‌وتعالی است» و کلام خلیفه ابوبکر صدیق (رضی‌اللّه‌عنه) که فرمود: «تا زمانی که در میان شما از اللّه سبحانه‌وتعالی اطاعت می‌کنم از من پیروی نمایید و هرگاه از او نافرمانی کردم هیچ اطاعتی از من بر گردن شما نیست».

دموکراتیزه‌کردن کشور، بخشی از نقشه غرب است که به استعمارگر رخصت نفوذ، مهار میدان و سلطه بر قوانین را می‌دهد و در پی آن ورود سرمایه‌گذاران، انعقاد شراکت‌ها و چپاول انواع منابع را میسر می‌سازد، به‌ویژه آن‌گاه که داوری در منازعات سرمایه‌گذاری‌های حیاتی حوزه انرژی را به هنگام بروز اختلاف، تابع حقوق بین‌الملل گردانیدند.

دموکراسی نزد خاستگاه و صاحبان اصلی‌اش نیز به کالایی بی‌ارزش و کاسد بدل گشته است؛ نه ترامپ و نه اروپا (که امروز راست افراطی ایتالیا، آلمان و فرانسه را درمی‌نوردد)، بزرگ‌ترین دغدغه‌شان اسلام و مهاجرت است. غرب اگر دستش از ثروت‌های ما کوتاه شود، کیدیگر را خواهند بلعید و حجم سرسام‌آور بدهی‌های دولت‌های بزرگ جهان را بنگرید که چه ارقام نجومی را ثبت کرده است.

اگر راهکارها از درون همین ساختار چیزی جز وصله‌پینه‌کردن و گمراه‌گری نباشد، پس جایگزین راستین کجاست؟

اقتدار نظام‌ها در شرایط عادی آشکار نمی‌شود، بلکه در دل بحران‌ها رخ می‌نماید و راه‌حل در وصله‌پینه‌کردن ساختاری که ناتوانی آن به اثبات رسیده نیست، بلکه در بازگشت به اصل است؛ عقیده‌ای که حکومت کند، شریعتی که به اجرا درآید، عدالتی که برپا شود و امتی که متحد گردد.

اما آن جایگزین مطلوب و مورد انتظار، همانا طرحی است که حزب‌التحریر آن را با مبانی ریشه‌دار و به صورت تفصیلی آماده ساخته است و جوانان آن شب را به روز پیوند می‌زنند و فرزندان امت و اهل قدرت و نصرت را فرا می‌خوانند تا گرد این پروژه تمدنی و نقشه راه امت به منظور ازسرگیری حیات اسلامی و برپایی دولت خلافت حلقه زنند؛ دولتی که در سایه‌سار آن، تونس و سراسر امت با سپیده‌دمی نوین پیوند خواهند خورد که سال‌های قحطی و تنگدستی را در هم می‌پیچد و رهبری تاریخی امت را به آن بازمی‌گرداند؛ همان روزگاری که امت تنها بر پروردگار خویش و سپس بر بازوان فرزندان خود تکیه داشت نه بر میزهای مذاکره کافر استعمارگر.

راه‌حل در نظام اقتصادی اسلام است، نه در نظام اقتصادی سرمایه‌داری

استاد مصطفی عتیق

محمد البشیر، وزیر انرژی سوریه، در جلسه استماع در برابر مجلس خلق در روز یکشنبه ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۶ میلادی اظهار داشت که کاهش یارانه‌های برخی از خدمات، وضعیتی طبیعی در جریان گذار از یک نظام اقتصادی سوسیالیستی به اقتصاد آزاد به شمار می‌رود.

این اظهارنظر روی‌گردانی آشکاری از نظام اقتصادی اسلام است؛ آن‌گاه که به ادعای وی، از نظامی ساخته دست بشر و سوسیالیستی به نظام برساخته دیگری از نوع سرمایه‌داری گذار صورت می‌گیرد. این امر بیانی روشن از دست‌به‌دست شدن میان نظام‌های دست‌ساز بشری است که در مرتبه‌ای پست‌تر قرار دارند و اعراض از نظام اسلام است که سراسر خیر و برکت است؛ همان نظامی که مردمان برای حاکمیت‌بخشی به آن، جان‌ها و مال‌های خویش را فدا ساختند.

مدیریت سوریه در مرحله انتقالی همچنان می‌کوشد تا با پذیرش نظام اقتصاد آزاد در سیاست‌های اقتصادی‌اش، خود را در برابر دولت‌های جهان عرضه کرده و بازاریابی کند؛ نظامی که نخستین مصیبت آن، حذف یارانه‌ها از خدمات و کالاهای اساسی و مورد نیاز مردم، از جمله فرآورده‌های نفتی است و به دنبال آن، خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری خارجی بر ثروت‌های عمومی که متعلق به توده مردم است، رقم خواهد خورد.

گویی این مدیریت برای چاره‌جویی وضعیت اقتصادی، به‌جز نظام اقتصادی سرمایه‌داری ریامحور، راهی برای حل مشکلات خویش نمی‌شناسد! بدین‌ترتیب از نظام اقتصادی اسلام با قوانین و احکام الهی‌اش روی گردانده‌اند؛ هرچند که پس از سال‌ها انقلاب و جنگ و خرابی‌هایی که دوش مردم را خمیده کرده است، تنها درمان موفق، کارآمد و یگانه برای گره‌گشایی از بحران‌های گوناگون در سوریه همانا اسلام است.

وزیر مذکور کاهش یارانه‌ها را رویدادی طبیعی در روند گذار از یک نظام سوسیالیستی به اقتصاد آزاد قلمداد نمود! در اینجا می‌پرسیم: چه کسی گفته است که نظام پیشین سوسیالیستی بوده است؟! آن نظام نیز نظامی سرمایه‌داری با قوانینی فرسوده و تباه بود. همچنین گذار به سوی نظام اقتصاد آزاد ریامحور و حریص، راه‌حل بحران‌های اقتصادی گریبان‌گیر سوریه نیست.

آیا در شریعت اللّه سبحانه‌وتعالی آنچه تمامی مشکلات اقتصادی مردم سوریه را حل کند وجود ندارد؟! اللّه سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» «و اگر مردم شهرها و آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا پیشه می‌کردند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم؛ ولی تکذیب کردند، پس ما نیز آنان را به کیفر آنچه به دست می‌آوردند گرفتار ساختیم».

در خط‌مشی حکومت دمشق آشکار است که در پاسخ به نظام بین‌الملل و سازمان‌های وابسته بدان از جمله صندوق بین‌المللی پول به سوی نظام اقتصاد آزاد تمایل یافته است؛ امری که به تدابیر و اقداماتی سخت‌گیرانه علیه مردم از طریق حذف یا کاهش گسترده یارانه‌های دولتی کالاهای اساسی و خدمات پایه می‌انجامد و شوکی شدید به طبقات فرودست و متوسط وارد می‌سازد و آنچه بار این فاجعه را دوچندان کرده، گشودن درهای کشور به روی سرمایه‌گذاران طماع و پروژه‌های خصومی‌سازی است.

شکنندگی اقتصادی که سوریه از آن رنج می‌برد، با نظام حریص اقتصاد آزاد که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و مردم را در فقر و تنگدستی رها می‌سازد سامان نمی‌یابد؛ بلکه التیام آن در گرو نظام اقتصادی اصیل اسلام، در چارچوب یک طرح فراگیر اسلامی استوار بر کتاب، سنت و آموزه‌های برخاسته از آن دو است.

پس واجب آن است که منابع صیانت شوند، به شکلی شایسته و بسنده به کار گرفته شوند و برای ارتقای تولید داخلی در تمامی بخش‌ها تلاش گردد تا نیازهای اساسی مردم تأمین شده و امنیت غذایی تحقق یابد؛ چراکه این‌ها از وظایف بنیادین کسی است که زمام امور مردم و سرپرستی شئون آنان را بر دوش گرفته است؛ رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «اللّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئاً فَشَقَّ عَلَيْهِم فَاشْقُقْ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئاً فَرَفَقَ بِهِم فَارْفُقْ بِه» «بارالها، هر کس اداره بخشی از امور امتم را بر عهده گرفت و بر آنان سخت گرفت، بر او سخت گیر و هر کس اداره بخشی از امور امتم را بر عهده گرفت و با آنان مدارا و نیکی ورزید، با او مدارا کن».

حزب‌التحریر ولایت ترکیه کنفرانس «غزه در چنگال نسل‌کشی، دام‌ها و خیانت»



به مناسبت سومین سالگرد عملیات طوفان‌الاقصی، حزب‌التحریر ولایت ترکیه روز یکشنبه ۴ اکتبر ۲۰۲۶ میلادی، کنفرانسی را در شهر استانبول با عنوان «غزه در چنگال نسل‌کشی، دام‌ها و خیانت» در مرکز فرهنگی نیندخاتون در منطقه اسنیورت، با حضور گسترده مردمی و فضایی پرشور برگزار کرد.

این کنفرانس با تلاوت آیاتی از قرآن کریم آغاز شد و در پی آن، نماهنگی به نمایش درآمد که بر ستم‌ها و جنایات جاری در غزه روشنی می‌افکند. سپس محمد امین یلدریم، عضو دفتر رسانه‌ای حزب‌التحریر ولایت ترکیه، سخنرانی افتتاحیه کنفرانس را ایراد کرد و در آن تأکید نمود: «فلسطین آن‌گونه که برخی صداهای گمراه‌کننده تبلیغ می‌کنند، سرزمین مقدسی مشترک میان سه دین نیست و همچنین جایگاهی نیست که فرض شود مسلمانان و یهودیان غاصب بر پایه آنچه به‌دروغ و بهتان راه‌حل دو دولتی نامیده می‌شود، با یکدیگر هم‌زیستی کنند؛ بلکه این دیار، همان سرزمین مبارکی است که شاهد واقعه اسراء و معراج بوده و مسجدالاقصی، قبله نخستین ما را در آغوش کشیده است و دفاع از آن و آزادسازی‌اش، واجبی شرعی بر دوش امت اسلامی است».

سپس محمد میشنیش، رئیس جمعیت همبستگی با فلسطین، به ایراد سخن پرداخت و گفت: «مردم امیدهای خویش درباره غزه را به طرح به‌اصطلاح صلح ترامپ پیوند زده‌اند؛ فرعون زمانه ما و تجسم پلیدی. از هنگام به‌اصطلاح آتش‌بس، ورود کمک‌های بشردوستانه به غزه در سطح بایسته مجاز دانسته نشده است، آنچه غزه امروز بیش از هر چیز بدان محتاج است، تکیه‌گاهی نیرومند است تا بر آن تکیه زند».

در ادامه، احمد فاروق، روزنامه‌نگار و نویسنده، سخنرانی خود را ایراد نمود؛ وی پس از مقایسه میان فتح قدس به دست صلاح‌الدین ایوبی و سپس سقوط دوباره آن زیر یوغ اشغال در برهه‌ای بعد، بر راه‌حل ریشه‌ای پای فشرد و اظهار داشت: «واقعیتی که امروز با آن روبه‌رو هستیم هرگز نباید ما را به سوی نومیدی سوق دهد. ما در مقام یک امت اسلامی باید با عزمی راسخ برای بازگشت به نظام اللّه سبحانه‌وتعالی و برپایی خلافت بکوشیم و در آن هنگام به اذن اللّه سبحانه‌وتعالی، آمریکا و رژیم یهود در برابر مسلمانان به زانو درخواهند آمد».

پس از آن، اردال الی‌بیوک، فعال و نویسنده، رشته کلام را به دست گرفت و با ارائه نمونه‌هایی چشمگیر، به موانعی اشاره کرد که حاکمان سرزمین‌های اسلامی در برابر کاروان‌های تلاش‌کننده برای شکستن محاصره غزه ایجاد نموده‌اند.

سخنرانی پایانی کنفرانس را دکتر عبدالرحیم شن، نویسنده و پژوهشگر علوم شرعی، ایراد کرد؛ وی مراتب تقدیر خویش را از مجاهدانی که عملیات طوفان‌الاقصی را به اجرا درآوردند ابراز نمود؛ عملیاتی که جهان را تکان داد و قضیه فلسطین را بار دیگر به یاد مسلمانان آورد. او با ابراز باور قلبی خود تأکید کرد که ارتش‌های امت، آن‌گاه که زیر پرچم خلافت متحد گردند، رژیم یهود را شکست خواهند داد و به موجودیت آن در سرزمین‌های مبارک پایان خواهند بخشید و از همین خاستگاه، بر لزوم چنگ زدن مسلمانان به امید آزادسازی و پیروزی تأکید ورزید.

ادامه:فرانسه و بحران دولت مدرن؛ آن‌گاه که اعتراض به پشت درهای مدارس می‌رسد

۲۰۲۷ تقریباً دو برابر شده است. تخصیص‌های دفاعی با احتساب نکردن حقوق بازنشستگان، در سال ۲۰۲۶ با جهشی ۶.۷ میلیاردی تنها در یک سال، به ۵۷.۱ میلیارد یورو رسید و دولت برنامه‌ریزی کرده است تا این رقم در سال ۲۰۳۰ به ۷۶.۳ میلیارد یورو بالغ گردد. افزون بر این، در بازه زمانی میان سال‌های ۲۰۲۶ تا ۲۰۳۰، رقمی معادل ۳۶ میلیارد یورو فراتر از ۴۱۳ میلیارد یورویی که در اصل برای دوره ۲۰۲۴ تا ۲۰۳۰ پیش‌بینی شده بود، به «قانون برنامه‌ریزی نظامی» افزوده شد؛ همراه با جهت‌گیری فزاینده به سوی تأمین مهمات، پهپادها، پدافند هوایی، فضا و توانمندی‌های بایسته برای نبردهایی با شدت بالا.

این هزینه‌کردها را نمی‌توان در خرید صرف تسلیحات خلاصه ساخت؛ بلکه کوششی است برای بازسازی شالوده قدرت فرانسه: نوسازی توان بازدارندگی هسته‌ای، توسعه هواپیماها، زیردریایی‌ها، شناورها و موشک‌ها و گسترش ظرفیت صنعتی و نظامی به منظور پیشبرد جنگی فرسایشی و درازمدت. جنگ در اوکراین درکی تلخ را بر سراسر اروپا تحمیل کرد؛ این‌که دهه‌های پس از جنگ سرد که طی آن ارتش‌ها تقلیل یافتند و از «سود صلح» بهره‌برداری شد، پایان پذیرفته است. از این‌رو، تسلیح دوباره فرانسه دستاورد مکرون نیست، هرچند در دوران او شتابی چشمگیر به خود گرفته است.

درست در همین نقطه است که تناقض آشکار می‌شود: تناقضی که به بحران فرانسه بعدی تاریخی، عمقی تمدنی و ریشه‌هایی ایدئولوژیک و پیوسته با عقیده جدایی دین از زندگی (سکولاریسم) می‌بخشد. دولت می‌خواهد یک قدرت هسته‌ای جهانی باقی بماند، ارتشی با توان عملیات مستقل در اختیار داشته باشد، نقشی پیشرو در اروپا ایفا کند، در پرونده‌های اوکراین، خاورمیانه و مهاجرت مانور دهد و هم‌زمان ساختار یک دولت رفاه گسترده، مدارسی دولتی و نیرومند و خدمات اجتماعی پرهزینه را حفظ نماید. اما این بلندپروازی‌ها بر بستری از اقتصادی متمرکز گشته‌اند که سال‌هاست از کندی بهره‌وری، انباشت بدهی و کسری سرسام‌آور رنج می‌برد. بدین‌ترتیب، شکاف میان تصویری که فرانسه سودای بازتاب آن در عرصه جهانی را در سر دارد و آنچه نهادهایش قادر به تأمین آن برای شهروندان در عرصه داخلی هستند، بسیار زیاد است؛ امری که فرانسه‌ای با سیمای لرزان و متزلزل کنونی را رقم زده است.

از این‌رو، تصویر دانش‌آموز فرانسوی در برابر مدرسه رو به زوالش، بسیار گویاتر از انبوهی از خطابه‌های سیاسی، بحران جاری را بازمی‌تاباند. فرانسه‌ای که سودای آن را دارد تا در جهانی پرآشوب یک قدرت راهبردی مستقل باشد، اکنون با نسلی رویاروست که از آن درباره معلمی که حاضر نشده، کلاسی متراکم، ساختمانی فرسوده و آینده‌ای که هیچ تضمینی برای آن نمی‌بیند، بازخواست می‌کند. در پس‌زمینه این تصویر، موریانه‌ها مبنا و ایدئولوژی فاسد آن را از درون می‌خورند: آن‌جا که بحران هویت، مهاجرت و لائیسیته انباشته گشته، قطب‌بندی سیاسی ریشه‌دارتر گردیده، دولت‌های سست و شکننده پیاپی بر سر کار می‌آیند و راست افراطی از مرداب ابتذال سیاسی تغذیه می‌کند؛ در حالی که جامعه بیش از پیش بدین باور می‌رسد که نخبگان سیاسی دیگر توان ارائه سازشی قانع‌کننده میان وعده‌های حکومت و بهایی که در عمل توان پرداخت آن را دارد، از دست داده‌اند.

از این خاستگاه است که وجود بحرانی تمدنی و بنیادین که پایه‌های فرانسه را به لرزه درآورده، به اثبات می‌رسد. بی‌تردید فرانسه دولتی برخوردار از نیروی هسته‌ای، صنایعی پیشرفته، نهادهایی مستقر و جایگاهی محوری در اروپاست؛ اما تمدن‌ها صرفاً با اندازه ارتش‌ها یا توانشان در ساخت جنگ‌افزار سنجیده نمی‌شوند، بلکه با قدرتشان در بازسازی اعتماد میان دولت و جامعه و توان اقناع نسل نو بر این‌که آینده‌ای که از او می‌خواهند مدافعش باشد ارزش باور داشتن دارد، محک می‌خورند.

در این نقطه است که بحران فرانسه به ژرف‌ترین لایه‌های خود می‌رسد؛ آن‌گاه که از یافتن شالوده‌ای اقتصادی و اجتماعی که بتواند جاه‌طلبی‌هایش را پایدار و امکان‌پذیر سازد بازمی‌ماند، بلکه آن‌گاه که توان مبدأ و نظام سرمایه‌داری‌اش در ارائه راهکار برای بحران‌هایی که زاییده دست خود اوست، به ضعف و ناتوانی می‌گراید. چراکه دولت سرمایه‌داری رو به انحطاط توانایی تأمین مالی پیشرفته‌ترین موشک‌ها و جنگنده‌ها را دارد، اما از اقناع یک دانش‌آموز بر این‌که مدرسه و آینده‌اش شایسته سرمایه‌گذاری است ناتوان است و این امر، جوهر رابطه میان دولت و جامعه، میان اکنون و فردا و میان تصویر خیالی و مهوومی که فرانسه می‌خواهد از خویش ترسیم کند با حقیقتی را که فرزندانش از درون مدارس و خیابان‌های خود می‌بینند، هدف قرار می‌دهد و درهم می‌شکند.

این‌گونه است که فرانسه در تاریکی‌های نظام سرمایه‌داری دست‌وپا می‌زند و آن را از این دوزخ و تاریکی‌های متراکم رهایی نخواهد بخشید مگر دولت خلافت راشده که به اذن اللّه سبحانه‌وتعالی به زودی برپا خواهد گشت؛ اللّه سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» «کسانی که پیش از آنان بودند نیرنگ باختند؛ پس اللّه بنیان آنان را از پایه‌هایش برانداخت، و سقف از فرازشان بر سرشان فروریخت، و عذاب از آن‌جا که در نمی‌یافتند بر آنان فرود آمد».

ادامه : هدف گفتگوی سودانی، تثبیت و نهادینه‌سازی استعمار است

همانا دموکراسی در حقیقت خود اندیشه‌ای است با جوهری متناقض که تحقق عملی آن ناممکن است؛ ادعا می‌کند حاکمیت از آن مردم است و مردم خود بر خود حکومت می‌کنند، حال آنکه این فریبی آشکار و دروغی محض است؛ زیرا ناممکن است میلیون‌ها انسان گرد هم آیند تا قانون وضع کنند و چاره‌جویی فریبکارانه‌شان این شد که نمایندگانی از سوی مردم برگزیده شوند تا امر قانون‌گذاری را بر عهده گیرند. افزون بر این، مردم در کلیت خود حکومت نمی‌کنند و اداره شئون کشور را در دست ندارند، بلکه حاکمان واقعی نخبگانی مشخص هستند که قدرت را از طریق سازوکارهای انتخاباتی از پیش تنظیم‌شده به‌وسیله قوانین، منابع مالی و نفوذ رسانه‌ای، میان خود دست‌به‌دست می‌کنند؛ اما اراده مردم، تنها شعاری باقی می‌ماند که به هنگام نیاز فراخوانده می‌شود و به وقت تعارض با منافع قدرتمندان به فراموشی سپرده می‌شود. واقعیت جاری در دموکراتیک‌ترین کشورهای سرمایه‌داری نیز گواه آن است که همین سرمایه‌داران مهار امور را در دست دارند؛ چنان‌که نوام چامسکی، فیلسوف معاصر آمریکایی، نیز بر این امر گواهی داده و بر این باور است که دموکراسی در غرب بهویژه در آمریکا تحت سیطره سازوکار «ساخت رضایت» اداره می‌شود؛ نظامی که در آن، رسانه‌ها و شرکت‌های بزرگ افکار رأی‌دهندگان را جهت‌دهی می‌کنند و دیدگاه‌هایشان را در خدمت نخبگان حاکم شکل می‌دهند، امری که رأی‌گیری را به فرآیندی کاملاً صوری و تشریفاتی فروکاسته است.

این همان دموکراسی است که «کمیته زمینه‌سازی گفتگوی سودانی» در پی آن است تا علیرغم دهه‌ها آزمودن آن در کشورمان و اثبات ناکارآمدی و شکستش، آن را پایه و اساس حکومت قرار دهد. پس چرا می‌خواهند آنچه را پیش‌تر آزموده شده دوباره بیازماییم، در حالی که مثل عربی می‌گوید: «آزمودن آزموده پشیمانی است» و ضرب‌المثل عامیانه می‌گوید: «آن‌کس که آزموده را دوباره بیازماید، عقلش تباه گشته است»؟! این از بعد واقعیت ملموس؛ اما از منظر شرعی، دموکراسی نظامی کفرآمیز است که در اصول و فروع با عقیده ما در تعارض بنیادین قرار دارد؛ پس به جای بیرون کشیدن ما از این گرداب، می‌خواهند در راستای خدمت به اربابان کافر و استعمارگر خویش، همین وضع موجود را تثبیت نمایند.

دوم: هویت؛ و مقصود از هویت چیست؟

بی‌آنکه درگیر اصطلاحات شویم، هویت به معنای پاسخ به این پرسش است: ما کیستیم؟ در سودان، تکلیف هویت ما از سده‌ها پیش یکسره شده است: ما مسلمانیم، چه عرب باشیم و چه آفریقایی، چه سیاه‌پوست باشیم و چه سپیدپوست؛ چراکه این توصیفات هیچ نقشی در هویت ندارند. شگفت‌آور است که اینان خواهان بحث درباره هویت هستند، با وجود آنکه در گفتگوی «الوثیقه» در سال ۲۰۱۴ آن را بررسی کردند و مدعی شدند که پرونده آن را با تعبیر هویت کشوری یا هویت سودانی بسته‌اند! آنان خود نیک می‌دانند که این سخنان یاوه‌سرایی و تضلیلی بیش نیست تا هویت راستین ما را که همانا اسلام است، محو سازند؛ زیرا اسلام همان بوته زرگری است که تمامی نژادها و اقوام در آن ذوب گشته‌اند، نه تنها در سودان، بلکه در هر سرزمینی که اسلام بدان پای نهاده است. مقصود واقعی از تردیدافکنی در هویت ما و طرح بحث درباره آن در گفتگوی سودانی، چیزی جز کنار نهادن اسلام از نظام‌های حکومتی، سیاسی و دیگر عرصه‌ها نیست و کسانی که در هویت ما تشکیک می‌کنند، تنها در خدمت سیاست‌های اربابان خویش گام برمی‌دارند.

سوم: حکومت نامتمرکز (تمرکززدا)

کمیته گفتگو اظهار داشت که حکومت متمرکز در خدمت منافع کشور نیست و آن را با شورش‌ها، جنگ‌های داخلی و فروپاشی کشور پیوند زد و این خود تضلیلی دیگر است. حکومت متمرکز هیچ پیوندی با شورش‌ها یا جنگ‌های داخلی ندارد؛ بلکه شورش‌ها مستقیماً با اهداف منازعه بین‌المللی بر سر سودان گره خورده است. آن‌که نخستین بذر شورش را در سودان کاشت، استعمار انگلیس بود؛ همان‌ها که بر سودان حکم راندند و به قصد تجزیه جنوب، سیاست «مناطق ممنوعه» را در آن سامان به اجرا گذاشتند. افزون بر این، شورش در جنوب در سال ۱۹۵۵ میلادی یعنی پیش از خروج بریتانیا شعله‌ور شد؛ بدان معنا که خود انگلیس آن را به هدف جداسازی جنوب پی‌ریزی کرد. سپس آمریکا پس از آنکه زمام امور حکومت به دست مزدورانش افتاد، عهده‌دار بار اصلی این توطئه گردید و همان نقشه بریتانیا را پی گرفت تا آن‌که در سال ۲۰۱۱ در تجزیه جنوب سودان به موفقیت رسید و جنبش‌های شورشی در دارفور نیز عمدتاً جریان‌هایی وابسته به بریتانیا بودند که علیه کماشتگان آمریکا در حاکمیت سودان سر برآوردند.

گذشته از این، حکومت نامتمرکز با هر ساختاری اعم از فدرال یا کنفدرال در اصل برای خرده‌کشورهایی کاربرد دارد که خواهان اتحاد با یکدیگرند، نه برای سرزمینی که اساساً کشوری یکپارچه بوده است! پیاده‌سازی چنین نظام‌هایی در دیار ما، هدفی جز پاره‌پاره کردن و فروپاشی سرزمینی ندارد و چیزی نیست مگر همان سیاست دیرینه استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن».

اما در اسلام، نظام حکومت نظامی متمرکز و یگانه است، هرچند ساختار اداری آن غیرمتمرکز است و میان «حکومت» و «اداره» تفاوتی بنیادین وجود دارد.

همان‌گونه که این افراد برای نهادینه‌سازی سیاست کافر استعمارگر در سرزمین ما دست‌اندرکارند، در این سو مردانی نیز هستند که شب را به روز پیوند می‌زنند تا وعده اللّه سبحانه‌وتعالی و بشارت پیامبرش صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم را در برپایی دوباره آن به عنوان خلافت راشده بر منهج نبوت محقق سازند.

بیایید تا بیت‌المقدس را به عنوان پایتخت خلافت بر منهج نبوت اعلام نماییم

سه سال از عملیات طوفان‌الاقصی سپری گشته و غزه ده‌ها هزار شهید و صدها هزار مجروح تقدیم کرده است؛ گرسنگی، تشنگی، سرما، گرما، فقر و تنگدستی سیمای غزه را رقم زده است، گویی مجازاتی است در پی فروریختن همیشه پوشالی رژیم مهیونیستی و تلاشی بیهوده برای بازپس‌گیری هیبتی که هرگز بازنخواهد گشت و نیز کوششی برای دفن ساختار «امت واحده» که درد غزه را حس می‌کند و به یاد می‌آورد که امتی یگانه است. این همان خواست دشمنان است، اما تیرشان به سنگ خورده؛ چراکه این قطار هرگز به عقب بازنمی‌گردد و کاروان به نقطه‌ای رسیده است که بازگشت به گذشته در آن ناممکن است.

اما بر امت است که حافظه تاریخی خویش را صیقل دهد، همت جهاد را در جان خود زنده سازد و به یاد آورد که اللّه سبحانه‌وتعالی از مؤمنان دفاع می‌کند و یاری‌بخش آنان است. بر امت است که از عملیات طوفان‌الاقصی جرقه‌ای برای طوفانی بس عظیم‌تر برافروزد؛ طوفانی که تنها به فریادرسی مردم غزه یا آزادسازی مسجدالاقصی و سرزمین مبارک بسنده نکند و به جاروب کردن رژیم‌ها و بازگرداندن امت به پیکره‌ای یگانه زیر فرمان مردی یگانه گویی ابوبکر یا عمر پایان نپذیرد، بلکه از پیروزی به پیروزی دیگر برسد تا اللّه سبحانه‌وتعالی به دست این امت، نیروهای فرسوده و سست‌بنیان کفر را درهم شکند و در سراسر گیتی گام نهد، زمین را درنوردد، در راه اللّه سبحانه‌وتعالی جهاد کند و سرزمین‌ها را فتح نماید تا قلمرو حاکمیت امت به همان میزانی برسد که رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم بدان بشارت دادند: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِيَ الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَسَيَبْلُغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا» «همانا اللّه زمین، خاور و باخترش را برای من درهم پیچید [و نمایاند] و قلمرو امتم به همان گستره‌ای خواهد رسید که برای من درهم پیچیده شد».

آری، پس امت باید به حرکت درآید، نه نومیدی پذیرد و نه سستی ورزد، تا آن‌گاه که به فریاد غزه و مردمانش رسد، بار گناه فرونشستن از یاری آنان را از دوش خویش بردارد، مسجدالاقصی را که مشتاق نماز فاتحان و آزادکنندگان گشته است، آزاد سازد، طنین صدای عمر و صلاح‌الدین و آوای اذان بلال را در قدس بازآفریند و بیت‌المقدس را به عنوان پایتخت دومین خلافت راشده بر منهج نبوت اعلام دارد.

پس از آفتابی که هرگز غروب نمی‌کرد؛ بریتانیا در مسیر غروب بزرگ

شیخ عدنان مزیان

زمین‌لرزه‌ای سیاسی عمق پادشاهی متحده را درنوردیده است؛ لرزه‌ای که اوج پیامدهای آن در نشست سران سه تن از نخست‌وزیران اقلیم‌های این کشور متجلی شد؛ رهبرانی که هدفی یگانه یعنی جدایی از لندن آنان را گرد هم آورده است. این نشست را بسیاری از ناظران رویدادی تاریخی و بی‌سابقه از زمان آغاز نظام واگذاری اختیارات ارزیابی کرده‌اند.

در این نشست جان سوینی، نخست‌وزیر اسکاتلند و رهبر حزب ملی اسکاتلند؛ رون آپ یوروبرث، نخست‌وزیر ولز و رهبر حزب ملی ولز (پلاید کامری) و میشل اونیل، وزیر اول ایرلند شمالی از حزب شین‌فین حضور داشتند و ماری لو مک‌دونالد، رهبر حزب شین‌فین، نیز به جمع آنان پیوست.

فرجام این گردهمایی، امضای یادداشت تفاهمی بود که طرف‌ها را به همکاری مشترک در جهت تقویت حق تعیین سرنوشت اقلیم‌ها و مطالبه حق برگزاری همه‌پرسی بی‌آنکه دولت لندن حق تعلیق یا کارشکنی در آن را داشته باشد، متعهد می‌سازد. این رویداد صرفاً نشستی تشریفاتی و اداری برای هماهنگی خدمات محلی نبود، بلکه در پاسخ به فراخوانی مشترک برای بررسی آنچه «بازسازی ساختار پیمانِ اتحادِ فرسوده» نامیدند، برگزار شد.

از برجسته‌ترین موضعی که از سوی حاضران مطرح گردید، سخن جان سوینی بود که اظهار داشت اندی برنهام، نخست‌وزیر بریتانیا، شاید واپسین نخست‌وزیر پادشاهی متحده باشد.

این امر مهم با نمک بر زخم پاشیدن ترامپ همراه شد که رسانه‌ها آن را دست‌به‌دست کردند؛ آن‌گاه که حمایت آشکار خویش را از ایده «ایرلند یکپارچه» اعلام نمود و تصریح کرد این رویداد «امری فوق‌العاده خواهد بود» و او «مایل است آن را متحد ببیند». این موضع، تحریکی آشکار برای فروپاشی بریتانیا و فنجری از پشت به هم‌پیمان تاریخی آمریکا تلقی گردید؛ با این حال، ترامپ به رغم موج انتقادات عقب ننشست، بلکه بر موضع خود پافشاری کرد و خاطرنشان ساخت که او «هنوز درباره اسکاتلند سخن نگفته است»؛ کنایه‌ای که از آن چنین دریافت شد که پرونده تجزیه پادشاهی متحده به تمامی بر روی میز کار او گشوده است.

وی همچنین تلویحاً اشاره کرد چنانچه آرژانتین به جزایر فالکلند حمله برد، چه بسا از بریتانیا پشتیبانی نکند؛ موضعی که دهه‌ها تعهد آمریکا به امنیت بریتانیا را یکسره زیرورو می‌سازد.

این تحولات با سقوطی سهمگین در هیبت سیاسی بریتانیا هم‌زمان گشته است، به‌ویژه در پی ناسپاسی و چشم‌پوشی چشمگیری که اخیراً فرزندِ لوس نافرمانش، رژیم یهود، از خود نشان داد. در بستر تنش‌های دیپلماتیک برآمده از تحریم‌های بریتانیا علیه برخی فعالیت‌های شهرک‌سازی، مقاماتی از این رژیم از جمله بن‌گویر، وزیر به‌اصطلاح امنیت ملی، با اظهاراتی تند به بریتانیا تاختند؛ تا آنجا که بن‌گویر حضور بریتانیا در جزایر فالکلند (معروف به مالویناس) را «اشغال غیرقانونی اراضی آرژانتین توسط بریتانیا» و تاراج ثروت ملت‌ها توصیف کرد و خواستار تحریم لندن و به‌رسمیت‌شناختن حاکمیت آرژانتین بر این جزایر شد. آنچه بر طنز تلخ این صحنه می‌افزاید، افشای اسناد محرمانه‌ای است که نشان می‌دهد خود این رژیم در جریان جنگ فالکلند در سال ۱۹۸۲ پنهانی به آرژانتین جنگ‌افزار می‌رسانده است؛ بدین معنا که آنان دوشادوش کسانی ایستاده بودند که با سربازان بریتانیایی پیکار می‌کردند.

سقوط شتابان امپراتوری‌ای که زمانی «خورشید در آن هرگز غروب نمی‌کرد» تا رسیدن به سطحی که در آن پکپارچگی سرزمین‌های اصلی‌اش تهدید می‌شود و از سوی نزدیک‌ترین هم‌پیمانانش خنجر می‌خورد، سراسر عبرت است برای هر آن‌کس که می‌پنداشت گردش روزگار علیه او نخواهد بود. در سده نوزدهم و آغازگاه سده بیستم، بریتانیا دولت یکه‌تاز جهان بود؛ چنان‌که دامنه نفوذش بر حدود یک‌چهارم از مساحت خشکی‌ها و یک‌چهارم از جمعیت کره زمین گسترده بود. این هژمونی صرفاً یک تسلط نظامی نبود، بلکه منظومه‌ای فراگیر را شکل می‌داد: قدرت دریایی که ناوگان سلطنتی را به سرور اقیانوس‌ها بدل ساخت؛ قدرت اقتصادی که لندن را پایتخت مالی جهان و پوند استرلینگ را پول بازرگانی بین‌المللی گردانید و قدرت نرمی که زبان انگلیسی، کامن‌لا و نظام پارلمانی را در قاره‌های پنج‌گانه گسترد؛ بریتانیا خود قوانین را می‌ساخت و تحمیل می‌کرد، مرزهای کشورها را ترسیم می‌نمود و بازترسیم می‌کرد و شاهانی بر تخت می‌نشاند و پادشاهانی دیگر را خلع می‌کرد.

امروز اما شواهد و رخدادهای سیاسی گواهی می‌دهند که بریتانیا بر آستانه مرحله‌ای تاریخی و سرنوشت‌ساز ایستاده است و فروپاشی دیگر صرفاً یک سناریوی خیالی نیست، بلکه مسیری نزدیک است که عوامل متعددی بدان شتاب می‌بخشند؛ از جمله: فشارهای داخلی که با شکل‌گیری جبهه‌ای یکپارچه میان اقلیم‌های خواهان خودمختاری و حق تعیین سرنوشت نمود یافته است؛ توطئه‌ها و تحریکات بیرونی از رهگذر تشویق‌های نوپدید آمریکا برای جدایی؛ تشکیک هم‌پیمانان پیشین نظیر رژیم یهود در مشروعیت حاکمیت فرادریایی بریتانیا بر جزایر و نیز ناتوانی ساختاری درونی که در تحلیل‌رفتگی پیوسته و فزاینده توانمندی‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی در لندن (مرکز) تجلی یافته است.

از این‌رو، آن دولت استعمارگری که خود بنیان‌گذار شیوه «تفرقه بینداز و حکومت کن» بود، امروز خود در بهت و حیرت، زهر این سیاست را می‌چشد و تلخی آن را مزمزه می‌کند و امپراتوری‌ای که دیروز نقشه‌های جهان را ترسیم می‌کرد، خود به سوژه‌ای برای بازترسیم دوباره نقشه‌اش بدل گشته است.

زمانی خورشید بر پهنه امپراتوری بریتانیا غروب نمی‌کرد؛ اما امروز پرسشی که با جدیت تام مطرح می‌شود این است: آیا خورشید بر خودِ پادشاهی متحده غروب خواهد کرد تا انگلستان را در مرزهای جزیره‌ای خویش تنها بگذارد و شاید حتی کمتر از آن؟ همانا الله سبحانه‌وتعالی در آفرینش خویش سنتی تغییرناپذیر نهاده است؛ آن‌گاه که به بندگان مؤمنش وعده تمکین، اقتدار در دنیا و رستگاری بزرگ در آخرت را ارزانی داشت و فرمود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...﴾ « الله سبحانه‌وتعالی به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده فرموده است که قطعاً آنان را در زمین جانشین سازد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین ساخت و دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان استوار و پابرجا دارد و ترسشان را به آرامش و امنیت بدل گرداند...» و در نقطه مقابل، طاغیان و ستم‌پیشگان را به هلاکت، افول در دنیا و فرجام تباه در آخرت بیم داد و فرمود: «وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِداً» «و آن شهرها و آبادی‌ها را هنگامی که ستم ورزیدند هلاک ساختیم و برای هلاکتشان موعدی نهادیم» و فرمود: «ذَلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۚ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ لَّمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۝ وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ» «این از خبرهای آن شهرهاست که آن را بر تو بازمی‌گوییم؛ برخی از آن‌ها هنوز برپایند و از میان رفته‌اند و ما به آنان ستم نکردیم، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم روا داشتند؛ پس معبودانی که به جای الله سبحانه‌وتعالی می‌خواندند، چون فرمان پروردگارت فرارسید، هیچ سودی به حالشان نداشتند و جز بر زیان و تباهی آنان نیفزودند و این‌گونه است مؤاخذه پروردگار هنگامی که شهرها را در حالی که ستمکارند فرا می‌گیرد، که بی‌تردید بازخواست و دردناک و سخت است؛ قطعاً در این [سرگذشت‌ها] نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب آخرت بهراسد؛ آن روزی است که مردم برای آن گرد آورده می‌شوند و آن روزی است مشهود و همگان‌دیده».

بریتانیا در افول و سقوط، بر اتحاد جماهیر شوروی پیشی گرفت و امروز به اذن الله سبحانه‌وتعالی بر آستانه فروپاشی درونی خویش ایستاده است و فرجام آمریکا نیز دور از پیشینیانش نخواهد بود. اما سنت الهی در دنیا، دگرگونی و رویارویی حق و باطل است و بر امت اسلامی است که در بستر خواب و غفلت به انتظار زوال دشمنانش ننشیند، بلکه عزم خویش را جزم کند، بار مزدوران دست‌نشانده دشمنانش را که بر او قفل بندگی زده و به خواری‌اش کشانده‌اند از دوش براندازد و بار دیگر به پیش تازد تا جایگاهی را به دست آورد که شایسته «بهترین امتی که برای مردم پدیدار گشته» است؛ تا بشریت را به ساحل نجات رهنمون گردد و در آن روز است که مؤمنان به نصرت الله سبحانه‌وتعالی شادمان می‌شوند.

تنها خلافت است که به هژمونی دلار پایان خواهد بخشید

ارز ملی سودان بار دیگر روند نزولی خود را در برابر سبد ارزهای خارجی از سر گرفت؛ امری که ناشی از افزایش تقاضا در برابر کاهش عرضه بوده و به افزایش بهای کالاها و خدمات اساسی انجامیده است. فعالان بازار به «سودان تریبون» گزارش دادند که پوند سودان مجدداً سیر سقوط در برابر ارزهای خارجی را آغاز کرده است، به‌گونه‌ای که هر یک دلار به بهای ۸٬۸۰۰ پوند معامله شد (سودان تریبون، ۲۰۲۶/۱۰/۰۷ م).

تعلیق: پولی که اسلام به عنوان ابزار مبادله برگزیده و به رسمیت شناخته، طلا است؛ چراکه طلا از ویژگی امنیت و ثبات برخوردار است و در برابر هیچ پولی هر اندازه هم که مانند دلار امروز، با قدرت نظامی پشتیبانی شده باشد، متزلزل نمی‌شود. این فروپاشی پوند سودان، پیامدی کاملاً مورد انتظار است، زیرا به جای طلا و نقره، به دلار پیوند خورده است و تا زمانی که آمریکا دولت نخست جهان باشد و تا هنگامی که حکام ما در برابر آن سر فرود آورده و تسلیم باشند، دلار همواره سایر ارزها را متزلزل خواهد ساخت.

اما شگفت‌آور آن است که درست در شرایطی که پول ملی از کاهش شدید ارزش خود در برابر دلار رنج می‌برد، شرکت منابع معدنی سودان در کمال دهن‌کجی اعلام می‌دارد که طی دوره ژانویه تا سپتامبر ۲۰۲۶ به ارقام بی‌سابقه‌ای در تولید، درآمدها و عواید صادرات طلا دست یافته و بالاترین سطوح عملکردی شرکت از زمان تأسیس آن را به ثبت رسانده است؛ چنان‌که درآمدها به یک تریلیون و ۸۸۶ میلیارد پوند و عواید صادرات طلا به ۲.۲۹۲ میلیارد دلار رسیده است.

صرف‌نظر از درستی یا نادرستی این آمارها، طلا جزو «ملکیت عامه» است، نه از آن شرکت سودانی و نه از آن دیگران و اصل بر آن است که منافع و درآمدهای آن به مردم بازگردد، نه آنکه به حساب‌های راهزنان اقتصادی واریز شود. اما آن نظامی که طلا و نقره را پایه پولی دولت قرار می‌دهد و این ثروت را جزو مالکیت عمومی می‌گرداند، همانا دولت خلافت راشده است؛ دولتی که درآمدهای مالکیت عمومی را در جهت برآوردن نیازهای شهروندان به کار می‌گیرد، چراکه تنها اوست که در لبیک به فرمان اسلام، امانت‌دار راستین منافع مردم است: «إِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ» «همانا امام سپری است [که در پناه او می‌جنگند و به او پناه می‌برند]». پس تنها خلافت است که پول دولت را در برابر فروپاشی گزندناپذیر می‌سازد.

شعار «دهه طلایی جدید» در روابط چین و ازبکستان و واقعیت حقیقی آن

استاد عبد العزیز الاوزبیکی

چین آماده است تا در همکاری با ازبکستان، «دهه طلایی جدیدی» را در روابط دوجانبه بگشاید؛ این سخنی است که شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، در دیدار با شوکت میرضیایف، رئیس‌جمهور ازبکستان، در حاشیه اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای در بیشکک، پایتخت قرقیزستان، مطرح ساخت. مذاکراتی که میان دو طرف جریان یافت، در پوشش زبان رسمی دیپلماسی به مثابه برگ زرین دیگری از موفقیت‌ها بازتاب داده شد.

در پس شعارهای فریبنده‌ای چون «دهه طلایی جدید»، «جامعه با سرنوشت مشترک چین و ازبکستان» و «شراکت راهبردی سودمند برای طرفین»، فرایندهای مهم جهانی و منطقه‌ای پنهان گشته است و اگر از منظر جوهر وضعیت بین‌المللی، برخورد قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی و منافع ژئواستراتژیک امت اسلامی به این واقعیت نگریسته شود، ذات حقیقی ماجرا آشکار خواهد شد.

از یک سو، چین ایستاده است؛ قدرتی کمونیستی سرمایه‌داری که در پی ایمن‌سازی زنجیره‌های تامین و گذرگاه‌های صادراتی خویش است و در سوی دیگر، رژیمی وابسته و تهی از هرگونه مرجعیت ایدئولوژیک مستقل قرار دارد که منابع طبیعی، پتانسیل‌های ترانزیتی و ملت مسلمان خویش را برای سهم‌خواهی قدرت‌های بزرگ تسلیم ساخته است.

وضعیت بین‌المللی:

● افول هژمونی آمریکا: انحصار صنعتی و فناورانه آمریکا فرورپخته و توان نظامی، اقتصادی و مالی آن بر اثر سیاست‌های بی‌پروا و نسنجیده‌اش در ایران، غزه و دیگر سرزمین‌های اسلامی، افزون بر بدهی‌های داخلی و سیاست وضع تعرفه‌های گمرکی، به‌طور جدی رو به تحلیل و فرسایش نهاده است؛ تا بدان‌جا که دیگر به تنهایی قادر به اعمال سلطه بر سراسر گیتی نیست.

● بحران ساختاری اروپا: در پیامد جنگ روسیه و اوکراین و محرومیت از انرژی ارزان‌قیمت، اروپا در گرداب قهقرا و زوال صنعتی فرو افتاده و به قربانی رقابت میان آمریکا و چین بدل گشته است.

● توسعه‌طلبی فزاینده چین: چین تنها به تبدیل شدن به قطب صنعتی جهان بسنده نکرده، بلکه در حوزه‌های تراشه‌های الکترونیکی، انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری‌های پیشرفته به سطحی فراتر از غرب دست یافته است و هم‌زمان سهم یوان را در تجارت بین‌الملل افزایش می‌دهد تا وابستگی به دلار را بکاهد.

در سایه این شرایط، تضمین مسیرهای زمینی برای جابه‌جایی کالا، ضرورتی حیاتی برای چین به شمار می‌رود و در برهه‌ای که تنگه‌های دریایی نظیر هرمز و مالاکا و پهنه آب‌های اقیانوس آرام در معرض تهدید نیروهای دریایی آمریکا یا جنگ‌های منطقه‌ای قرار دارند، شبکه زمینی طرح «یک کمربند، یک راه» از طریق آسیای میانه، تنها گزینه جایگزین برای راهیابی کالاهای چینی به بازارهای اروپا و خاورمیانه است.

از این‌رو، خط راه‌آهن «چین قرقیزستان ازبکستان» که شی جین‌پینگ در بیشکک بر آن پای فشرد، برای پکن صرفاً یک زیرساخت به شمار نمی‌رود، بلکه شاهرگی ژئواکونومیک و استراتژیک‌نظامی است که تحریم‌های غربی و محاصره دریایی را دور می‌زند.

طرح عناوینی چون «هوش مصنوعی، مبارزه با بیابان‌زایی، فقرزدایی و گشایش مراکز فرهنگی» از سوی چین در روابطش با ازبکستان، در حقیقت دامی برای وابستگی اقتصادی در پوشش قدرت نرم است:

۱- انحصار مواد خام و بازارها: چین در ازای ارائه فناوری و وام، بر ذخایر معدنی ازبکستان (اورانیوم، مس، گاز و فلزات کمیاب) و نیز شبکه‌های انرژی و شاهراه‌های حمل‌ونقل چنگ می‌اندازد. پکن عناصر خاکی کمیاب و زنجیره‌های تولید را به مثابه جنگ‌افزار به کار می‌گیرد و اکنون منابع ازبکستان را به‌طور کامل در این زنجیره ادغام می‌سازد.

۲- گسترش فرهنگی و آموزشی: مطالبه شی جین‌پینگ برای تأسیس مراکز فرهنگی، مبادلات آموزشی و نزدیکی میان دو ملت، نقشه‌ای است برای زیبا سازی دیدگاه ملت‌های مسلمان آسیای میانه نسبت به چین و تقویت سلطه سیاسی و اقتصادی از بعد فکری و فرهنگی.

۳- برچسب «سه نیروی شرور»: توطئه علیه بیداری اسلامی: خطرناک‌ترین نکته در بیانیه مشترک، توافق دو طرف بر هم‌پیمانی در مبارزه با سه نیروی شرور (تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی) است.

جوهر حقیقی این اصطلاحات چیزی جز مشروعیت‌بخشی به فاجعه ترکستان شرقی نیست؛ زیرا چین می‌کوشد با انداختن میلیون‌ها اویغور و دیگر مسلمانان تبار ترک به اردوگاه‌های کار اجباری به بهانه «افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی»، هویت اسلامی آنان را محو سازد و پذیرش بی‌چون‌وچرای این مفهوم از سوی ازبکستان، همراه با پشتیبانی همه‌جانبه از ابتکارات چهارگانه جهانی شی جین‌پینگ و پایبندی به اصل «چین واحد»، به معنای مشارکت در ستم علیه مسلمانان ترکستان شرقی و توجیه رسمی سیاست‌های ضداسلامی چین است.

آمریکا و غرب جنگی نظام‌مند را علیه اسلام و احکام آن به پیش می‌برند و به همین شیوه، چین، روسیه و رژیم‌های منطقه‌ای در عرصه سازمان همکاری شانگهای نیز از بیداری اصولی و مبتنی بر مبدأ در میان ملت‌های مسلمان و از احیای دوباره هویت اسلامی و اندیشه حکومت اسلامی یعنی «خلافت»، سخت در هراسند و زیر نقاب برچسب «سه نیروی شرور»، این بیداری اسلامی و هرگونه جوشش و خیزش طبیعی علیه رژیم‌های خودکامه را نشانه می‌روند.

فقدان سیاست مستقل در رژیم‌های منطقه:

حاکمان دست‌نشانده در کشورهای منطقه از ملت‌های خویش گسسته‌اند و برای حفظ اریکه‌های قدرت خود ناگزیرند به قدرت‌های بیگانه نظیر آمریکا، روسیه و چین تکیه زنند.

ستایش رژیم ازبکستان از «دوراندیشی» شی جین‌پینگ و تبریک و آرزوی آینده‌ای درخشان برای نوسازی به سبک چینی، آشکار می‌سازد که تاشکند در پوشش فریبنده سیاست خارجی چندبعدی، در سایه فرورفتن روسیه در باتلاق اوکراین و سردرگمی راهبردی آمریکا، بیش از پیش در چنگال اقتصادی و امنیتی پکن فرو می‌غلتد.

برای آنکه یک دولت در زمره قدرت‌های بزرگ جای گیرد، تنها برخورداری از ارتش یا ذخایر مواد خام کفایت نمی‌کند، بلکه باید دارای پروژه‌ای اصیل و مبتنی بر مبدأ، پایگاه صنعتی مستقل و توان مهار منابع خویش باشد و از آن‌جا که رژیم‌های منطقه از تمامی این مولفه‌ها تهی هستند، بدین خفت تن در داده‌اند که مناطقی وابسته و پیرامونی باشند تا صنایع چین را با مواد خام تغذیه کنند و مصرف‌کننده کالاهای چینی باشند.

راه نجات کجاست؟

«دهه طلایی جدیدی» که چین سودای گشودن آن را با ازبکستان در سر دارد، در واقعیت امر عبارت است از:

● برای چین: تضمین امنیت زنجیره‌های تأمین، تسلط مطلق بر منابع آسیای میانه در میدان رقابت با آمریکا و برپایی دیواری امنیتی برای ممانعت از وحدت مسلمانان.

● برای رژیم ازبکستان: کسب تضمین‌های سیاسی و مالی از یک پشتیبان بیرونی در ازای واگذاری ثروت‌های ملت و تأمین بقای حاکمیت خویش.

● برای ملت مسلمان: وابستگی اقتصادی، چپاول ثروت‌های طبیعی و خفقان فزاینده علیه بیداری متکی بر اسلام به بهانه دروغین «مبارزه با تروریسم».

در این برهه تاریخی و سرنوشت‌ساز که سرمایه‌داری آمریکایی و غربی با بحرانی عمیق و ساختاری دست‌به‌گریبان است، صنعت و بخش دفاعی اروپا در تب‌وتاب و آشفتگی به سر می‌برد و چین نیز بار مسئولیت‌های جهان را بر دوش نمی‌کشد، رهایی ملت‌های آسیای میانه و سراسر امت اسلامی نه در پناه بردن به چین نهفته است و نه در گرایش به غرب؛ بلکه نجات در آن است که مسلمانان از لجن‌زار ملی‌گرایی و میهن‌پرستی پای بیرون نهند، به عقیده اسلامی خویش بازگردند، برچسب‌های برساخته موسوم به «سه نیروی شرور» را درهم شکنند و زیر پرچم خلافت راشده به وحدت رسند؛ چراکه تنها این دولت مقتدر، اصیل و مبتنی بر مبدأ است که توانایی مهار آرمندی‌های استعماری چین، آزادسازی ستمدیدگان ترکستان شرقی و سوق دادن ثروت‌های منطقه به سوی پیشرفت و رفاه صاحبان راستین آن یعنی امت اسلامی را داراست.

کشمکش کنندگان بر سر حکومت یمن، شایستگی حکومت بر آن را ندارند

هر دو طرفی که بر سر حکومت یمن با یکدیگر در ستیزند، شایستگی زمامداری آن را ندارند؛ آنان در خون‌ها فرورفته و ریختن آن را خوار و بی‌مقدار شمرده‌اند؛ رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «زَوَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِن قَتْلِ مُؤْمِنٍ بِغَيْرِ حَقٍّ» «همانا فروپاشی و نابودی دنیا، در پیشگاه الله سبحانه‌وتعالی آسان‌تر و خوارتر است از کشتن یک مؤمن به ناحق». اینان تکرار همان کسانی هستند که در طول شش دهه تجزیه و چندپارگی، پیاپی بر یمن حکم رانده‌اند؛ چراکه فاقد هرگونه طرح و برنامه‌ای شرعی و تمدن‌ساز برای اهل یمن هستند.

آن‌کس که خواهان فرمانروایی بر مردم است، راه برایش روشن است و ناشناخته نیست؛ راهی که در کتاب الله سبحانه‌وتعالی نگاشته شده است، و در سنت رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم بیان گشته و فراموش‌شدنی نخواهد بود و آن این است که به آنچه الله فروفرستاده حکم راند، نام‌های دست‌نشانده و ساختگی بشر را دور افکند، دست کافران استعمارگر را قطع کند و یمن را به هسته بنیادین وحدت شبه‌جزیره عربستان بدل سازد؛ وحدتی که الحاق دیگر سرزمین‌های اسلامی بدان را در پی داشته باشد و اسلام را به مثابه رسالت نور و هدایت برای تمامی جهانیان بر دوش کشد تا در سایه‌سار حکومت اسلام، آرامش و اطمینان را برای همگان به ارمغان آورد. با این مسیر است که اهل یمن در برپایی دومین دولت خلافت راشده بر منهج نبوت که الله سبحانه‌وتعالی بدان وعده‌مان فرموده و رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم مژده‌اش را به ما داده‌اند، به رستگاری دست می‌یابند؛ رسول‌الله صلی‌اللهعلیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةٌ عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ» «سپس خلافتی بر منهج نبوت خواهد بود».

این است آن درمان و راهکار ریشه‌ای که ادای آن بر دوش ما در حزب‌التحریر واجب است تا به اهل ایمان ارزانی داریم؛ ما این سخن را از روی پرواز در عالم خیال نمی‌گوییم، بلکه در حالی بیان می‌داریم که اسباب، امکانات و مردان میدان را برای آن آماده ساخته‌ایم: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» «این پیامی برای مردمان است؛ تا بدان بیم یابند و بدانند که او تنها معبود یگانه است، و تا خردمندان پند پذیرند».